

به سوی بیت لحم

بخش دوم*

پری اندرسن

برگردان: جمشید

وفاداری وسیع طبقه متوسط یهود در امریکا و همدردی دامنه‌دار طیف سیاسی در اروپا را در اختیار دارد. حتی اگر بهترین اراده اخلاقی در کار باشد شانس کمی وجود دارد که سناریوی افریقای جنوبی در خاورمیانه تکرار شود. منزوی کردن اسرائیل و تلاش برای گسترش همدردی با آرمان فلسطینیان ضروری‌تر از هر زمان دیگر احساس می‌شود ولی تصور اینکه افکار عمومی بین‌المللی به تنهایی تأثیر مستقیم چندانی بر صهیونیسم داشته باشد یک توهم است. موقعیت‌های تاریخی‌ای وجود دارد که بحث اخلاقی در آن می‌تواند تعیین‌کننده باشد همانگونه که الغاء تجارت برده یا نابودی آپارتاید گواه آنست. اما این امر مستلزم آنست که یا منافع مادی فراوان که در مبارزات سیاسی از عوامل تعیین‌کننده متعارف است بطور نسبی وجود نداشته باشد یا توازن معقولی بین آنها در بین باشد که بتوان با تشویق اخلاقی آن را تقویت کرد. هیچیک از این دو وضعیت در خاورمیانه امروز وجود ندارد.

۱۱

این به معنی آن نیست که در توافق رضایت‌مندان مردم هیچ اختلاف نظری وجود ندارد. ادوارد سعید خود در این صفحات توجه ما را به یکی از این اختلافات جلب می‌کند. همانگونه که او اشاره می‌کند در ایالات متحده نقد اسرائیل «آخرین تابو» است و بسیار نادرتر و مخاطره‌آمیزتر است تا نقد از خود ایالات متحده^(۱). صهیونیسم امریکا سالهاست که در خفه کردن هر گونه مخالفت جدی با مشکل چندانی روبرو نبوده و نیست. با چنین مخالفت‌هایی اگر از جانب یهودیان بوده با برجسب «نفرت از خود» و اگر از سوی غیریهودیان با برجسب «ضد یهودی‌گری» مقابله شده است. در اروپا تنوع عقیده بیشتر اما معیارها مشخصاً محدود است. از نظر اکثریت روشنفکران برجسته یهود - و همینطور نگرش‌های محافظه‌کارانه، لیبرال و سوسیال‌دمکرات - خاطره نسل‌کشی فازی موجب می‌شد که بی‌اعتمادی‌های گهگاهی نسبت به اسرائیل به بهانه در پیش بودن وضعیت اضطراری به سرعت کنار گذاشته شود. واکنش‌ها در رابطه با جنگ خلیج را می‌توان بوته آزمون این حساسیت‌ها دانست. سرنوشت غم‌انگیز فلسطینیان از همه سو محکوم شده است. آنان که مایلند از «روند صلح» صادقانه صحبت کنند از تعداد انگشتان دست بیشتر نیستند.

از دیگر سو، همانطور که ادوارد سعید اشاره دارد حقایقی در اسرائیل شنیده می‌شود که در میان یهودیان پراکنده خارج از اسرائیل کفرگویی شمرده می‌شود. در آنجاست که دینامیک صهیونیستی نوآبادنشین‌ها بیش از همه جا مورد تحقیق و بررسی قرار می‌گیرد، ساز و کارها و میزان اخراج فلسطینی‌ها با سند و مدرک مشخص می‌شود، تبابی با قدرت‌های امپریالیستی، بر ملا می‌شود. تأیید قانونی شکنجه مورد اعتراض قرار می‌گیرد و ماهیت اقراری (مذهبی) دولت محکوم می‌شود. در روزنامه‌ها آرتس (Ha'aretz) و نه در نیویورک تایمز، گاردین، لومند یارپولیکا است که قانون بازگشت با کد نورنبرگ (Nuremberg Code) مقایسه شده است.

۱۰

ادوارد سعید از آغاز شجاعانه‌ترین و معقول‌ترین نقد را بر موافقت‌نامه‌ای اسلو داشت. نوشته او تحت عنوان «پایان روند صلح»، مجموعه مقالاتی است که طی پنجسال گذشته درباره وطنش نوشته است. این اثر ناظر به حوادث آینده است. در این نوشته ادوارد سعید به رد کامل تحریف‌ها و ریاکاریهای می‌پردازد که هدفشان تسلیم پذیر کردن فلسطینیان است. ادوارد سعید از دلجوئیهای بی‌محتوا و خط و نشان کشی‌هایی که مشخصاً بدرقه راه مخالفین این موافقت‌نامه‌ها شده است نیز اجتناب کرده است. نتیجه‌گیری سیاسی اصلی ادوارد سعید که از تاریخ اخیر این منازعات گرفته شده بر پایه‌ی مقایسه‌ی مسئله فلسطین با افریقای جنوبی است. او اشاره می‌کند که در افریقای جنوبی ای ان سی (کنگره ملی افریقا) در میدان جنگ کاملاً شکست خورد و تشکیلاتش از بین رفت ولی با کارزار بی‌وقفه در خارج موفق شد رژیم آپارتاید را منزوی و از قانونیت بیاندازد تا بدانجا که سفیدپوستان افریقای جنوبی - که دیگر در معرض هر نوع بایکوت بین‌المللی قرار گرفته بودند - درخواست مذاکره کردند و سرانجام دم و دستگاه سلطه‌گری خود را برچیدند. سعید استدلال می‌کند که فلسطینی‌ها نیز به همین ترتیب می‌بایستی مقاومت خود را ادامه دهند تا «در برابر اسرائیلی‌ها به حقوق مساوی دست پیدا کند». بنابراین، هدف ما نیز باید استقرار برابری باشد آنهم با قرار دادن اخلاق به عنوان تنها زمینه‌ی مبارزه.^(۲) ناتوانی دیرین PLO (سازمان آزادیبخش فلسطینی) در آشنا کردن غربی‌ها با واقعیت‌های اشتغال سرزمینشان بدست اسرائیل بشیوه‌ای که ای ان سی طی سالهای متمادی به آن نایل شد در اینجا به‌مثابه ضعف استراتژیک آرمان فلسطینیان مشخص شده است.

پایه این استدلال به تعیین بارز بر مغایرتی است که بین تواناییهای متفادکننده این دو موقعیت و سرمشق تکان‌دهنده حمایت ادوارد سعید وجود دارد. محدودیت این استدلال در تفاوت ساختاری بین موفقیت‌های عینی ستمدیگان نوآبادنشین‌ها در دو کشور افریقای جنوبی و اسرائیل نهفته است. رژیم افریقای جنوبی در وضعیتی تدافعی بود و در واقعیت از پشتیبانی کشور متروپلی هم برخوردار نبود. این رژیم که در هلند ماوا گرفته بود، حداکثر حمایتی که می‌توانست جای دیگری در غرب داشته باشد داد و ستد یا همدردی پوروکراتیک پشت درهای بسته بود. هیچ سیاستمداری خارج از افریقای جنوبی نمی‌توانست آشکارا از آپارتاید حمایت کند. افزون بر آن، در ایالات متحده رأی دهندگان زیادی بودند که خود را بلافصل و با حرارت تمام با اکثریت سیاه‌پوست افریقای جنوبی هم هویت می‌دانستند یعنی با کسانی که قربانیان این رژیم بودند. امریکائیان افریقای در چارچوب نظام سیاسی امریکا حتی تحت ارتجاعی‌ترین دولت‌ها گروه فشار غیر قابل انکاری را تشکیل می‌دادند. وضعیت آرمان فلسطینیان درست عکس این است^(۳). در حال حاضر تعداد قابل ملاحظه‌ای مهاجر عرب در امریکا زندگی می‌کنند که عمدتاً کارگرند، کارگران فقیر، پراکنده و در پایگان اجتماعی امریکا حاشیه‌ای. از دیگر سو، اسرائیل که جمعیتش دو برابر جمعیت ساحل غربی و نوار غزه است

پیدایی دانش «پسا صهیونیستی» و بخش نظری - هر چند مطلوب - مطلوب‌ترین تحول سالهای اخیر است، اما زمینه‌ای که آورنده! این تحول بوده است خود اخطاری است به هر نوع خوش بینی اغراق آمیز.

۱۲

از دهه نود به این سو صحنه سیاسی اسرائیل بیشتر به امریکا شبیه است گیرم با رد و نشان اندکی هم از اروپا. به لحاظ اقتصادی با آمدن حزب کارگر (Labour) به صحنه رقابت با حزب لیکود (Likud) و پیش گرفتن بر آن و نیز نشان دادن شور و شوق بیشتر در خصوص کردن سرمایه و آزادگذاری آن، نولیبرالیسم همه رويدادهای برجسته دهه پنجاه را در نور دید. بخش اصلی امپراطوری صنعتی هیستادرات (Histadmit) یعنی بزرگترین مجتمع صنعتی اسرائیل خریداری و برای فروش به دیزنی (Disny) عرضه شد و مجتمع طبی آن تحت صدارت رابین پیاده و بخش بخش شد. بزرگترین بانک کشور که زمانی از جمله نهادهای هیستادرات بود بدست نتانیاهاو خصوصی شد. دولت شارون برنامه‌هایی در دست دارد تا زمین‌ها را البته برای یهودیان و خارجیانی که مناسب می‌داند خصوصی کند. طی یک دهه سهم بخش دولتی از تولید ناخالص داخلی از ۸۵ درصد به ۱۵ درصد کاهش یافته است. در اسرائیل امروز هزینه‌های اجتماعی پائین‌تر از امریکاست. اسرائیل به یکی از نابرابرترین جوامع در دنیای سرمایه‌داری پیشرفته تبدیل شده است^(۱۲).

اما در اسرائیل همانند ایالات متحده همگرانی - غالباً تا حدّ هم جایگزینی - بین دو حزب اصلی بر سر مسائل اقتصادی و اجتماعی در کنار منظرهای ایدئولوژیک متضاد و پایگان شدیداً و اگر انتخاباتی هم زبستی دارد. تفاوت‌های ظریف دو حزب در وفاداری به سرمایه‌داری صرفاً جنبه احساسی دارد^(۱۳). جز اینها، در اسرائیل، حتی بیش از امریکا، هر چه سیاست‌گذاری‌های اصلی به یکدیگر بیشتر شباهت داشته باشد، جار و جنجال بر سر اختلافات فرعی بیشتر بالا می‌گیرد دو حزب کارگر و لیکود در دست همانند دمکرات و جمهوری خواهانند: مبارزه‌ایی فرهنگی با ابعادی بی‌مانند و تعارضات واقعی شور و هیجان هواداران را برمی‌انگیزد و بسیجشان می‌کند، گفتمی دو حزب رقیب بدین ترتیب بر اتحاد عمیق‌تر خود سرپوش می‌گذارند. در اسرائیل حتی بیشتر از امریکا بخش اعظم دانشگاهیان و روشنفکران محیط اجتماعی و فرهنگی نافرینخته «چپ میانه» را تشکیل می‌دهند. اسحاق لائور (Huor Yitzhach) خود فریبی این حمایت را در زیر بطور مشروح توضیح داده است^(۱۴). آنجا همانند امریکا، در فرهنگی که تجارت و مذهب بر آن غالب است، برخورد سیاسی با این فرهنگ ناچیز است. بین مدل امریکا و اسرائیل دو تفاوت موجود است. روابط عمومی نمایندگی انتخاباتی فوج عظیم فرقه‌های یهودی را در اختیارشان می‌گذارد و در حقیقت آنها را به داور اختلافات در کنست (Knesset) تبدیل می‌کند. بنابر این لیکود از حزب جمهوریخواهان مایه‌ثبات کمتری دارد و انتخاب کنندگانش کمتر داری دارند زیرا تکیه‌گاه نخستین آن مهاجرین فقیر اسپانیا و پرتغال شمال آفریقا و خاورمیانه‌اند که یهودیان اشک نازی (Ashkenazi)** تحصیلکرده‌تر اروپای شرقی از آنها متفرند. این یهودیان پایگاه سنتی حزب کارگرند. بدین ترتیب بین دو حزب اسرائیل تداخلی طبقاتی وجود دارد که الگوی ایالات متحده را در هم می‌ریزد. مهاجرین روسی، جناح امنیتی بازها که در عین حال ضد روحانی نیز هست، رأی دهندگان متغیر را تشکیل می‌دهند. یک ناظر اسرائیلی نتیجه این سیستم را به اختصار چنین نوشته است: «بازیگران اصلی این درام اجتماعی - اقتصادی در اسرائیل امروز را راست تشکیل می‌دهد: راست لیبرال طبقات بالای سرمایه‌داری که در اسرائیل «چپ» نامیده می‌شدند و بنیادگرایان مذهبی - قومی راست طبقات فرودست کارگر که در اسرائیل «مردم» نامیده می‌شود.»^(۱۵)

۱۳

در چنین محیط مأیوس کننده ایست که آینده صهیونیسم امروزه مورد بحث قرار می‌گیرد. در اینجا اختلافات بین دو حزب اصلی که ریشه در تضاد دیر پای بین حزب کارگر و سنت‌های

تجدید نظر طلبی، هر چند تاکتیکی، دارد همچنان اساسی باقی می‌مانند. صهیونیسم حزب کارگر (Labour) به حامیان خارجی از هر نوع نظر دارد و همواره آماده بوده است در هماهنگی با آنها تغییرات موقت در در مشی خود ایجاد کند. چشم‌انداز حزب کارگر پراگماتیستی است. در اینجا نام‌ها به اندازه دارائی اهمیت ندارد. سنت تجدید نظر طلبانه که تشخیص فکری بیشتری دارد، خود متکی‌تر و در عین حال کمتر منعطف است: در اینجا نام‌ها کلید دستیابی به دارایی است. بدین ترتیب است که حزب کارگر معتقد است که با دادن چند حلی آباد به فلسطینی‌ها که هر کیلومتر فاصله آنرا مستعمره نشین‌ها و سربازان اسرائیلی اشغال کرده باشند، نگرانی‌های واشنگتن را از میان می‌برد و ناآرامی منطقه‌ای را به بهای بسیار اندک برای اسرائیل حل خواهد کرد. لیکود در عین بخاطر داشتن تاریخ صهیونیسم، بر این باور است که اشتها با خوردن زیاد می‌شود و آنچه امروز نام صرف است احتمالاً فردا به واقعیت تبدیل می‌شود. هیچ یک از دو حزب بر آن نیست که پیرامون حاکمیت ملی فلسطینیان به تأمل بنشینند. این دو حزب هر زمان که با اراده واقعی مردم ساحل غربی و غزه روبرو می‌شدند فوراً به یکدیگر نزدیک می‌شوند؛ چنین نزدیکی را امروزه در دولت شارن - پرز شاهدیم. همراه این نزدیکی رد «امتیازات» کمپ دیوید از جانب اسرائیل در طیف سیاسی اسرائیل به ناباوری و خشم دامن زده و آنها را به سوی اتحاد مقدس سوق داده است.

۱۴

بر چنین متنی است که شجاعت و جبن «پسا صهیونیسم» را می‌توان سنجید^(۱۶). دست‌آوردی برجسته روشنفکرانه آثار بین موریس، اوی اشلایم، گشیرم سفیر، باروچ کیمرلینگ و توم میگو را هم اکنون به رسمیت شناخته‌اند. بناهای شگوهمند اسطوره رسمی صهیونیستی یکی پس از دیگری فرو ریخته می‌شوند. اما به مجردی که مسائل سیاسی مطرح می‌شود تحقیق جسورانه و داوری آشتی ناپذیری که مشخصه ویژه بررسی‌های آنها در گذشته بوده است به ناگاه از ادامه راه باز می‌ماند. این اشخاص که در تحلیل شجاعت‌ترین افرادند در تجویزگری به بره‌های رام تبدیل می‌شوند. حتی یک نفر هم توافق نامه‌های اسلورا مورد تحقیق و بررسی قرار نمی‌دهد چه رسد به موافقت نامه‌های کمپ دیوید. چندین نفر از باراک چاپلوسی کردند، اما هیچکس بدلیلی در برابر ری‌کارپهای مربوط به «روند صلح» نگذاشته است.

بدلیل چه باید باشد؟ به لحاظ تاریخی در داخل بی‌شو (Yishu) گرایش وجود داشت که استدلال می‌کرد تنها دولتی دو ملیتی که اعراب و یهودیان تباوری در آن سهیم باشند می‌تواند به عدالت برای فلسطین منتهی شود. این سنت غیر صهیونیستی که اساساً ریشه در یهودیان آلمانی داشت پایگاهش در دانشگاه عبری اورشلیم است و بازتاب سیاسی آن در جنبش کمونیستی موجود است. اگر چه ادوارد سعید تلاش کرده است. این سنت را احیا کند. اما تقریباً اثری از آن در میان نیست. گرچه این راه حل مطلوب است، همواره به دلیل وجود واقعیت و ملیت قومی متعارض که هر یک خودگردانی را حق خود می‌داند، محکوم به شکست بوده است.

این وضعیت فقط جدایی و تجزیه بجای گذاشته است. همه طرح‌های مربوط به راه حل مسأله تقسیم فلسطین را الزامی داشته‌اند. راه حل اسرائیلی این مسأله که پسا صهیونیسم باید با آن فاصله بگیرد چیست؟ این راه حل بر چهار اصل متکی است که تعیین کننده اندازه، محل، امنیت و اقتصاد هر نوع موجودیت فلسطینی است که قرار است خود مختار شود و یا حاکمیت اسمی داشته باشد. اندازه این حکومت خودمختار فلسطینی یک پنجم کشور است یعنی اسرائیل ۷۸ درصد فلسطینی را که در سال ۴۸ و ۴۹ اشغال کرد به اضافه اورشلیم و قطعه زمینی از مستعمره نشین‌های ساحل غربی که در حال حاضر پنج تا شش درصد دیگر را نیز در نظر دارد شامل می‌شود. مکان (برای فلسطینیان) که دو قلمرو بسته بی‌ارتباط به یکدیگر بدون داشتن شهر بزرگ بجا مانده از دوران پیش از جنگ و بدون داشتن بندرگاه طبیعی. امنیت: (دولت خودمختار فلسطین) نیروی دفاعی ندارد بلکه فقط پلیس محلی دارد. اقتصاد: غرامت جنگی در کار نیست، یعنی غرامت جنگی بخاطر غارت دارایی‌های اعراب که سازمان ملل ارزش آن را صد و بیست میلیارد استرلینگ برآورد کرده است.

سپس با خونسردی ادامه می‌دهد:

«پی برده‌ایم که کشمکش اجتناب‌ناپذیر بود، جنگ اجتناب‌ناپذیر بود و اکنون هم با وجود آبادی‌نشینان در آنجا ادامه درگیری اجتناب‌ناپذیر است و در حال حاضر صلحی در کار نخواهد بود. من همیشه مخالف ایجاد آبادی‌نشینان یهودی بوده‌ام. ولی حالا آنها وجود دارند... اینها اکنون به واقعیت تبدیل شده‌اند - نمی‌توان شهرهای کاملی را تخلیه کرد.»

در زیر نظر دیوید گروس من (David Gross man) را می‌آورم که بخاطر همدلیش با مصیبت فلسطینیان مورد تشویق قرار گرفته است:

«باراک پیشنهاداتش را برای بررسی ارائه داد؛ باراک اشتباه کرد، اما به گمان من حالا بیشتر اسرائیلی‌ها می‌دانند که ما برای دستیابی به صلح از چه باید دست بکشیم. به گمان من انتخاب آریل شارون نشان می‌دهد که بیشتر اسرائیلی‌ها هنوز آن اندازه پخته نیستند که امتیازات فوق را بپذیرند. و وقتی به صحبت فلسطینیان گوش می‌دهم، یقین ندارم که آنها هم مایل باشند امتیازاتی که ضروری است را بدهند، یعنی این امتیاز را که از خواست حق بازگشت دست بردارند.»^(۱۷)

یا نظر جروم سلیتر (Jerome Slater) که آخرین کلام صهیونیسم پیشرو است و به «سازش» با فلسطینی‌ها و به سبک اسلو بیان شده در زیر آمده است. سلیتر با ظرافت توضیح می‌دهد که چرا فلسطینی‌ها را نمی‌توان اجازه داد باز گردند. او می‌گوید: «گذشت زمان نه تنها واقعیت‌های عملی جدیدی را بوجود می‌آورد بلکه واقعیت‌های اخلاقی جدید و دست کم پیچیده‌تر را ایجاد می‌کند. مسأله «قدرت حق ایجاد می‌کند» نیست بلکه اینست که آنچه به مثابه قدرت آغاز شد می‌تواند به حق یا دست کم به حقوق گسترش پیدا کند.»^(۱۸)

سنت تجدید نظر طلب در این خصوص منسجم‌تر بی‌پرده‌تر است. چرا به قدرت فرصت بیشتری داده نشود تا کار خود را انجام دهد؟ اگر گرفتن چهار پنجم این کشور اشکالی ندارد، چه اشکالی دارد که کار را تمام کنیم و همه سرزمین را بگیریم؟ خد این سرزمین را تقسیم نکرد، بلکه کل آن را در اختیارمان گذاشت. بحث ارتس ایزرائیل (Eretz Israel) در مقابل فلاکت معنوی «روند صلح» که این پسا صهیونیسم آنچنان به آن مایوسانه آویخته است بی‌چون چراست.

۱۲

مقاومت فلسطینیان در برابر ارتش اسرائیل هر چقدر هم شجاعانه باشد، آنها ضعیف‌تر از آنند که به تنهایی امید دستیابی به عدالت داشته باشند. دیر یا زود و به احتمال بیشتر به زودی صهیونیسم در حزب کارگر فرصت خواهد یافت آنها را با قید و بندهای کمپ دیوید اسیر کند. غریزه جا افتاده در رژیم عرفات به اصطلاح عربی «با قدم‌های کوتاه تند رفتن»^(۱۹) است. این رژیم ه به باج سبیل‌های امریکایی معتاد و به دستورات سی‌ای ای (سیا) عادت کرده است، تنها ترس از جزا و عقوبت توده‌ای او را مهار کرده است. مادام که انتفاضه دوام داشته باشد، انتفاضه‌ای که قابل کنترل نیست، دستگاه فلسطین به وقت کشی ادامه می‌دهد. اما هیچ قیامی نمی‌تواند تا ابد ادامه داشته باشد. تحت محاصره بودن دائم و تیراندازی‌های بی‌وقفه و بی‌امان می‌تواند خستگی و فرسودگی را در مردم رسوخ دهد. و هر نوع صلحی را به ادامه جنگ نابرابر ترجیح دهند. چه کسی می‌تواند آنها را مقصر بداند؟ بار دیگر در چمن کاخ سفید شاهد صحنه‌های تأثیرگذار و سیل تبریک از سوی «جامعه بین‌المللی» و ایجاد دولت کوچک بی‌پال و کوپالی در غرب اردن خواهیم بود که نخبگان با بودجه‌های اهدایی سیراب می‌شوند. اسرائیل روش اداره یک دولت تابع را می‌داند. عرفات ژنرال حداد و دستگاه فلسطین نام دیگری خواهد گرفت. اینکه آیا بدین ترتیب فلسطینیان را بتوان برای همیشه مهار کرد البته امری است که باید دید. دورانی که مدیانیت‌ها (Midianites)*** و عمالقه (Amalekites)**** را بتوان بدون برجای گذاشتن خاطره‌ای از میان برد گذشته است. عموم اسرائیلیان نیز به این امر واقفند، بهمین دلیل است که غیر قابل مذاکره‌ترین شرایط به دولت فلسطینی ارائه می‌شود و مغالفتی نیز با آن صورت نمی‌گیرد و بهمین دلیل هم هست که در عین حال که اسرائیل تا دندان مسلح

نابرابری بی‌شرمانه چنین پیشنهاداتی که درو نمایه «روند صلح» را تشکیل می‌دهد. در بین یهودیان پرانگنده یعنی جانی که همبستگی قومی تقریباً همه جا بر اصل اخلاقی غالب است، به ندرت لحن اعتراض آمیزی برانگیخته است چه رسد در خود اسرائیل. اما این پیشنهادات معیارهایی بشمار می‌روند که می‌توان یک راه حل قابل قبول را با آنها سنجید. یک دهه پیش گای ماندران یک افسر فرانسوی که چشم‌انداز نظامی حاکمین اسرائیل را می‌دانست، نوعی تقسیم فلسطین را پیشنهاد کرد که دست کم این حسن را داشت که به دو معیار برای یک راه حل عادلانه پاسخ می‌داد. در این طرح تصریح شده است که دولت آتی فلسطین باید یک خطه واحد هم‌جوار تشکیل دهد و از هم‌تای اسرائیلی خود کمتر بی‌دفاع نباشد. وقتی به این نقشه و آنچه امروزه «عرضه می‌شود» نگاه کنیم ضربه‌ای مؤثر بر ما وارد می‌شود. ضربه ازین هم‌کاری تراست وقتی بی‌بی‌بریم که این نقشه برای تغییر توزیع ویژه زمین بین دو دولت پیشنهادی و استرداد شهر یا بندر عمده‌ای به فلسطین شامل هیچ پیشنهادی نیست. مندرون (mandra) سعی نمی‌کند حمایت خود از حفظ تناسب موجود تقسیم سرزمین را توجیه کند و اشاره می‌کند که نقطه عزیمت‌های دیگری ممکن است.

امروزه شش میلیون یهودی در اسرائیل زندگی می‌کنند و حدود شش میلیون فلسطینی که در مناطق اشغالی وارد گاه‌های کشورهای هم‌جوار و حتی در خود اسرائیل پرانگنده‌اند. هر نوع تقسیم عادلانه زمین بین این دو جمعیت کم و بیش مساوی لازم‌ه‌اش برابری ذخائر و منابع است. شکل سرزمینی یک تقسیم عادلانه باید نوعی شبیه طرح مندرون (Mandron) باشد، البته بدون «تاوان‌هایی» که او برای اسرائیل قایل می‌شود. این شکل سرزمینی باید هایفا (haifa) که دو سوّم جمعیت آن در سال ۱۹۴۷ عرب بود را شامل شود؛ به دیگر بیان، یک سرزمین یکپارچه فلسطینی بدون غزه ولی در برگیرنده ساحل غربی، اورشلیم شرقی جلیله (Galilee) و خط ساحلی که از لبنان تا هایفا بصورت نواری در امتداد اسرائیل پیش می‌رود و به دور آن می‌پیچد تا دو کشوری را تشکیل دهد که بصورت ال (L) بهم می‌پیوندند. جبران خسارت دارائیه‌های اعراب که در سال ۱۹۵۰ در اسرائیل غارت شد، به مثابه آخرین شرط حل و فصل مسأله باید در رابطه با فلسطینی‌هایی مطرح باشد که قادر نیستند از آنسوی مرزهای جدید به خانه‌های خود باز گردند و فلسطینی‌هایی که هم اکنون ساکن اسرائیل‌اند و برآند که همانجا باقی بمانند.

۱۶

کافی است چنین شرایطی را ارائه دهیم آنوقت خواهیم دید که صهیونیسم لبرال آشنای ما و همبطنور پسا صهیونیسم شانه بالا می‌اندازند و می‌گویند: «این‌ها همه خوب، اما به هیچ‌وجه سیاستی قابل اجرا و مفید نیست.» برگردان این نظر چنین است: آنچه در اختیار داریم مال ماست. در این طیف نظری‌اند کوچکترین قصدی برای واگذاری یک وجب از ۷۸ درصد کشوری که راه به تصاحب مجدد نمی‌دهد وجود دارد و نه کمترین باور به اینکه دست کشیدن از ذره‌ای ۲۲ درصد باقیمانده «امتیاز دهی دردناک»^(۲۰) نیست. در زیر نظر بنی موریس را آورده‌ایم:

«اسرائیل آنچه به سهم خود باید انجام داده است - سازمان آزادیبخش فلسطین (PLO) را به رسمیت شناخته است، و تقسیم فلسطین بین دولتی یهودی و دولتی فلسطینی را قبول کرده است. این در اندیشه اسرائیلی‌ها انقلاب بزرگی است وقتی در نظر بگیریم که بین سالهای ۱۹۹۲-۱۹۴۸ در این باره چه فکر می‌کردند. باراک ازین هم فراتر رفته است و با تقسیم اورشلیم هم توافق دارد. اما اسرائیل بدون رودرویی با نابودی نمی‌تواند حق بازگشت را بپذیرد.»

در اینجا نیز نظر توم سیگو (Tom Segev) را آورده‌ام که آزادانه اقرار می‌کند که:

«اگر به جزئیات آنچه باراک پیشنهاد کرده است نگاه نکنیم، پیشنهادش به هیچ‌وجه سخاوتمندانه نیست. سرزمینی که ما به فلسطینیان پیشنهاد می‌کنیم مجموعه جزایر کوچکی است که خطه بهم پیوسته‌ای را تشکیل نمی‌دهد و راه‌ها و کولونی‌های اسرائیلی آنها را از یکدیگر جدا کرده و ارتش اسرائیل بر آنها نظارت دارد. بنابراین حقیقت این است که ما معامله

است خواسته می‌شود به منطقه غیر نظامی تبدیل شود. باید هم چنین شود چرا که اشغال‌گران هفتاد و هشت درصد سرزمین فلسطین علی‌رغم حفاظت سربازان از آنها چگونه می‌توانند خواب آرام داشته باشند؟ هر اسرائیلی درست‌اندیشی جنایت نخستینی که بر این ملت رفته. و غیر قابل جبران است را تصدیق می‌کند.

۱۸

آیا چشم‌انداز دیگری در پیش نیست؟ حکومت اسرائیل به چیزی کمتر از قدرت و زور تسلیم نمی‌شود. حکومت اسرائیل اما پاشنه آشیلی هم دارد. حکومتی است که همچنان بخاطر قدرت تدافعی و رفاه خود به ایالات متحده وابسته است. موفقیتش همواره در اثر عملکرد حمایت خارجی میسر بوده و بدون آن نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد. اگر حمایت آمریکا از صهیونیسم متوقف شود سرسختی آن از بین می‌رود. در این خصوص سختگیری افکار عمومی در اسرائیل که پشتوانه‌اش توافق امریکاست شکننده‌تر از آنست که بنظر می‌رسد. اگر واشنگتن به ناگاه حمایت خود از اورشلیم را دریغ دارد تغییر عقیده به زودی مشهود خواهد بود. اما آمریکا چگونه می‌تواند به فکر چنین خیانتی بیفتد؟

پاسخ را از دهه پنجاه به اینسو باید در دنیای اعراب یافت. مادام که قدرتهای کلیدی اعراب یعنی مصر با جمعیتش و عربستان سعودی با نفتش مشتریان آمریکا باقی می‌مانند خاورمیانه و نفت آنها در امن و امان در دست ایالات متحده خواهد بود و دلیلی در دست نیست که هر آنچه اسرائیل آرزو می‌کند را در اختیارش نگذارند. اما اگر چنین وضعیتی تغییر کند، سرنوشته فلسطینیان فوراً دگرگون خواهد شد. آمریکا سرمایه‌هنگفتی را برای حفظ دیکتاتوری پوسیده مبارک در قاهره بکار گرفته است، رژیمی که توده مصری قلباً از آن متنفر است. آمریکا از هر تلاشی برای حمایت از حکومت ثروت‌مدار فئودال در ریاض که سلطه بر دریایی از مهاجرین بی‌حق و حقوق دارد فرو گذار نیست. اگر یکی از این دو بنا - و در بهترین حالت هر دو - فرو ریزد توازن قوا در منطقه بر هم خواهد خورد.

تاریخ سیاسی غم‌انگیز عرب طی نیم قرن گذشته دلیلی بر احتمال چنین امری در کوتاه مدت در اختیارمان نمی‌گذارد. تضمینی هم در میان نیست که رژیم‌هایی که از این پس در مصر سرکار می‌آیند کارنامه حکومتی ناصر را بهبود بخشند و خطاهای زمان او را تکرار نکنند. اما هیچ حالت ایستانی حتی در خاورمیانه ابدی نیست. هر وقفهای در نظام منطقه‌ای، قدرت قطب‌نمای ایالات متحده را بلرز در می‌آورد. هر رژیم واقعاً مستقل در ساحل نیل یا مکه به زودی رابطه صهیونیستی آمریکا با اسرائیل را در چشم‌انداز قرار می‌دهد. خون می‌تواند از آب غلیظتر باشد ولی نفت از هر دوی اینها غلیظتر است. اسارت فلسطینی‌ها نتیجه تسلیم و فرمائبری پر دامنه خاورمیانه است. روزی که جهان عرب رفت و آمد سریع خود با واشنگتن را متوقف کنند - اگر هرگز چنین شود - اسرائیل مجبور خواهد شد فتوحات بی‌تناسب خود را واگذارد. در غیر اینصورت احتمال نجات از شر صهیونیسم بسیار کم است.

* بخش نخست این مقاله در شماره ۱۶۹ راه کارگر انتشار یافته است.

** اشک نازی: یهودیان اروپای شرقی
 *** Midanites = مدینانه‌ها؛ ساکنین باستانی صحرائشیمان شمال غربی عربستان که معتقد بودند از اعقاب مدیسان فرزند ابراهیم‌اند.
 **** Amalekites - عمالقه؛ قوم صحراگرد و جنگجوی باستانی در فلسطین.

پانویسها:

۱۵- نگاه کنید به «قربانیان در ستار» ص ۳۴۱.
 ۱۶- این فرمولبندی را برای اولین بار میلتن ادوارد در مقاله «امنیت داخلی و شهروند تحت مقامات ملی فلسطین» نشر نیلیز بوتن شن، اوری دیویس و مانوئل حسینان، از کتاب «شهروندی و کشور در خاور میانه» سراکوز، نیویورک، ص ۲۵۴ سال ۲۰۰۰ ابداع کرد. کامل‌ترین توضیح پیرامون وضعیت سرزمین‌های اشغال را ادوارد سعید در مقاله

«فلسطینیان در محاصره» در مجله «بررسی کتاب لندن» ۱۴ دسامبر سال دوازدهم بدست داده است. نگاه کنید به خلاصه بسیار مؤثر الکا پاچو تحت عنوان «جریان اسلو، جریان ناعادلانه و غیر واقعی که هرگز عملی نبود.» در مجله اینترنتی هالد تریبون ششم اکتبر سال ۲۰۰۰.

۱۷- نگاه کنید به «پایان روند صلح، اسلو»^(۱) و پس از آن صص ۱۹۵ تا ۱۹۹ در لندن سال ۲۰۰۰.
 ۱۸- امکانات عینی این دو جنبش برای سلطه بر افکار عمومی در غرب قیاسیابی است که در اینجا آمده است. البته تفاوت‌های ساختاری این وضعیت مربوط به ظلم و ستم در اینجا هنوز هم بیشتر ارتباط و مناسبت پیدا می‌کند. بخاطر استثماری که از نیروی کار می‌شد طبقه کارگر آفریقا برای رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی حیاتی بود و چنین بود که چنین وضعیتی برای طبقه کارگر آفریقا بمثابة اهرمی تاریخی عمل می‌کرد، امری که اگر آفریقای جنوبی را با فلسطینیان مقایسه کنیم می‌بینیم که اسرائیل با راه ندادن آنها به صنعت خود آنها را از چنین اهرمی محروم کرده است. موناوینیس این تقابل را در پژوهش تطبیقی بسیار جالبی تحت عنوان: «آزادسازی و مردم سالارانه گری: جنبش‌های ملی فلسطینی و آفریقای جنوبی» می‌تاپولیس سال دو هزار، این نوشته برای درک وضعیت کنونی اثری اساسی است.
 ۱۹- نگاه کنید به مقاله: «آخرین تابوی آمریکا» صص ۴۵ تا ۵۳ نوامبر تا دسامبر سال ۲۰۰۰ (از مجله نیولفت ریزو شماره ۶).

۲۰- «پسا صهیونیسم» اصطلاح نادقیق و بگونه‌ای گمراه کننده است. این اصطلاح اساساً اشاره دارد بر رد اسطوره رسمی دولت اسرائیلی و التزام به حقیقت تاریخ به قیمت هر نوع پیامدی که داستان‌های ملی با خود داشته باشد و نه ضرورتاً به معنی گسست سیاسی با صهیونیسم یعنی حمایت سنتی از دولت یهودی موجود در خاور میانه. در چارچوب رده بندی‌های پسا صهیونیسم طیفی معتقد به پذیرش وضع موجود در اسرائیلند. نقد ریشه را تنها اقلیت کوچکی بعهد گرفته‌اند. بمنظور بررسی موضوع‌گیرها نگاه کنید به اثر لورنس سیلبر شتاین تحت عنوان: «بخت‌های پسا صهیونیسم» (لندن سال ۱۹۹۹).

۲۱- نگاه کنید به «اسرائیل جدید» اثر شریف ویلند. صص ۱۱۱ و ۱۱۲، ۱۹۴، ۲۲۳ و ۲۳۳، ۲۳۴.

۲۲- یوسی بابلین (Yassi Belin) که موافقتنامه اسلو را طرح‌ریزی کرد اخیراً چنین گفت: «بر این باور نیستم که این داری که ما در حزب کار راه سرمایه‌داری را در پیش گرفتیم عادلانه باشد. ما سوسیال‌دمکرات‌هایی هستیم که راه سومی شبیه آنچه آنتونی گیدنز طرفدارش بود را در پیش گرفتیم، راهی که تونی بلر طرح‌ریزی کرد. نگاه کنید به روزنامه تیکون (Tikkvn) شماره سپتامبر. اکتبر سال ۲۰۰۰ صص ۱۱، باراک دگرگردار کارهای ساختمانی کلنی‌های جدید و جاده‌های استراتژیک در ساحل غربی وقت کافی داشت تا نسخه‌هایی از کتاب گیدنز را بین اعضای پارلمان تقسیم کند.

۲۳- در خصوص حمله جانانه راست به دم و دستگاه فرهنگی اسرائیلی نگاه کنید به «دولت یهودی، مبارزه برای روح اسرائیل» نوشته بورام هزونی (نیویورک سال ۲۰۰۱). بورام هزونی یکی از مشاوران تانان یاهو است. نویسنده در این اثر تصویر زنده‌ای از آنچه خیانت روحانیت محلی نام داده است به دست می‌دهد و منظورش تهی کردن جریان اصلی روشنفکران از ایمان صهیونیستی است که نفوذ نمیدهند اقلیت فیلسوفان و مورخین موجب شده است که در آلمان تعلیم دیده‌اند (فیلسوفان و مورخینی چون بوبر (Buber)، شولم، پراور، تالمون و غیره). اینان روح صهیونیستی را از همان آغاز رد کرده‌اند. چشم‌اندازی که هازونی با اندوه تصویر می‌کند برای اغلب کاملاً آرامبخش است، اما شگوه از آن نافرختگی عمومی که برای هیچ نظر و عقیده‌ای ارزش قابل نیستند حقیقی بنظر می‌رسد. فرهنگ سنتی کبیر (Labour) یعنی ترکیب مژه‌پرد (machismo) و احساسات رقیق که فردی چون امس اوز (Amos Oz) تجسم نسخ نمای (Typical) آنست، از اهمیت نقد شدید او که حتی بیگن و همکارانش را نیز استثنا کرده است، نمی‌کاهد.

۲۴- نگاه کنید به مقاله: «سرزمین موعود فرصت‌های شغلی: پسا صهیونیسم لیبرال در عصر فراگیر» در کتاب «اسرائیل جدید» صص ۲۳۶ نوشته شفر و پلد.

۲۵- در پسا صهیونیسم جریان رادیکالی وجود دارد که می‌بایست از گرایش غالب که حتی فرضیه‌های صهیونیسم را نیز رد می‌کند تشخیص داده شود. همه کسانی که به این جناح همبستگی پیوندند «پسا» را قبول ندارند. مورخ ایلان پپ (ilan Papp) ترجیح می‌دهد از ناصهیونیسم صحبت کند. تحت فشار رویدادها انتظار می‌رود که در چارچوب حوزه پسا صهیونیسم تفاوت سیاسی بیشتر بوجود آید.

۲۶- نگاه کنید به: «قربانیان حقیقی» اثر بنی مورس صص ۶۵۱.

۲۷- بهمین ترتیب نگاه کنید به مجله Tikkin شماره مارس و آوریل سال ۲۰۰۱ (مورس Moaris) ژانویه و فوریه سال ۲۰۰۱ (سگدو)؛ می و ژوئن ۲۰۰۱ (گردسمن). شلایم (Shliam) که مدح و ثناگویش از باراک از همه احساسات‌تر و رقیق‌تر بود و پدیداری باراک در قدرت را «فراتر از زمین لرزه و طلوع پس از سال تاریک و وحشتناک میدانست» حالا اینطور می‌نویسد: «توافق‌های اسلو شکست نخورد: این اهودبارک بود که آنرا از بین برد. این توافق‌ها به هویت‌یابی و بسط منافع عمومی مربوط است.»

از نظر شلایم: «پیوست ده درصد از ساحل غربی جایی که بخش عظیم آبادی نشینان در آن ساکنند و دولت غیر نظامی فلسطینی با پایتختی در ابودیس (Abudis) بیرون از محدوده شهری اورشلیم را اعمال می‌کند «شرایط مناسبی» فراهم می‌سازد.» (نقل قول) نگاه کنید به «بررسی کتاب» (London Review of books) شماره ۱۶ سپتامبر ۱۹۹۹ و ۲۵ ژانویه ۲۰۰۱.

۲۸- نگاه کنید به مقاله: «آیا صهیونیسم را می‌توان با عدالت برای فلسطینیها سازش داد.» در مجله تیکون جلد ۱۵ شماره چهار صص ۲۵ سال ۲۰۰۰.

۲۹- در باره اصطلاح «scummers» که شاعر سوری نی ناری قیانی پس از دست دادن را بین به عرفات روی جنی کاخ سفید ابداع کرد و از آن پس در دنیای عرب مقبولیت پیدا کرده است نگاه کنید به «دیوار آهنین» اثر شلایم (Shliam) صص ۵۷۸ و مقاله «تاریخ سرخوردگی» از «نقد و بررسی کتاب» بیست و دوم ژوئن سال ۲۰۰۰.

مقدمه